



عبدالاحمد فیض

مشارکت رهبران سنتی اقوام در قدرت راهگشای حل مسأله ملی نخواهد بود

حل مسأله ملی ویا بعبارت دیگر رسیدگی به داعیه حل عادلانه مشکل حقوقی ویا حق شهروندی اقلیت های قومی، مذهبی ولسانی که در تحت حاکمیت واحد ودر سرزمین مشترک زیست مینمایند، یکی از مشکلات فوق العاده مهم تاریخی است که با مفاهیم چون عدالت، تساوی حقوق، ارزشهای بشری و اصل حق تعیین سرنوشت گره خورده است. حل مسأله ملی با کلیه جوانب وابعاد ان از بزرگترین مشکلات حقوقی، اجتماعی وسیاسی در کشورهای است که تنوع نژادی و تعدد اقوام اساس ساختار ملی انرا تشکیل داده که مبانیت و تفاوتهای لسانی، مذهبی و فرهنگی پیش زمینه های تعارض و تقابل منافع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را بمثابة یک معضل حقوقی و تاریخی درین چنین کشورها تشکیل میدهد.

از منظر تاریخی پروبلم حل مسأله ملی در مقاطع مختلف تکوین و رشد جامعه بشری در قالب حق تعیین سرنوشت و مبارزه مردمان تحت ستم به شیوه ها و اشکال گوناگون متبا رزگردیده است، مثلاً مبارزه خلفهای تحت ستم - در عصر استعمار که بخاطر داعیه رسیدن به آزادی ملی و رهای از سلطه استعماریا (امانیسپاسیون) در سرزمینهای تحت سطره استعمار کهن در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین قیام نمودند که یکی از درخشانترین فزدر روند مبارزات از ادیخواهی در تاریخ بشر محسوب میگردد. اصطلاح لاتینی (امانیسپاسیون) که رهای تعریف میگردد، نخستین بار در دوران رسانس یا عصر بیداری اروپا و اردجامعه شناسی و گفتمان سیاسی گردید زیرا درست در همین مرحله معین تاریخی بود که ظهور افکار و تنوریهای سیاسی، اقتصادی و علمی زمینه را برای ترک باورهای متحجر، غیر علمی و ایده های میتا فزیک مسلط در ان زمان فراهم ساخته و شالوده گذار اروپا مدرن با پیدایش افکار و اندیشه های نوین، و برخورد عقلانی و علمی بانسان، طبیعت، اجتماع انسانی، حق تعیین سرنوشت و رهای انسان از یوغ ستم و مظالم گوناگون گذاشته شد.

بعد از فروپاشی استعمار کهن، در کشورهای نوظهور ویا پسا استعماری و هکذا در جوامع عقب مانده و متکثر از نظر قومی، موضوع حق تعیین سرنوشت و رهای از یوغ استبداد حاکم و ستم ملی به شیوه و ساختار جدید در برابر اصول آزادی و برابری چهره گشود، یعنی درین برهه تاریخی طبقه حاکم ستمگر بمثابة نوع استبداد خشن تباری بعنوان قوم ویا نژاد مسلط، موجب شد تا موضوع مبارزه پیگیر خلفهای تحت ستم بنام قوم، تبار و یا هم لسان و مذهب در داخل مرزهای ملی در برابر استبداد داخلی شکل گیرد. بدیهی است که در دوران پس از شکست استعمار و جهان دوقطبی اکثریت قابل ملاحظه ای از مردمان که از استبداد تباری در داخل مرزهای ملی رنج می بردند بیشترین حضور قدرتمند سیستم جهانی سوسیالیستی و مبارزه خلفها را بخاطر اعمار جامعه عاری از استعمار فرد از فرد آخرین چانس و امید بخاطر ایجاد جامعه فارغ از هرگونه ستم بر شمرده و زمینه های امید بخشی مبارزه ملی در زیر چتر احزاب چپ انقلابی بخاطر رهای از ستم طبقاتی و استبداد ملیتی و غیره فراهم آمد، اما دیده شد که با انحلال نظام جهانی سوسیالیستی این امید میلیونها انسان تحت استبداد بی رویه داخلی نیز به یأس مبدل شد.

اینک که بشریت در دوران گلوبالیزم و عصر انفورمیت و انقلاب اطلاعاتی در دنیای مدرن قرار دارد، دولتها ویا نظام های سیاسی حاکم با شعار و پلاتفورم دموکراسی، از ادیهای فردی و حقوق بشر با همه تبعات ان تلاش میورزند تا

هویت و ماهیت خود را بر بنیاد ریشه های ملی مشروعیت بخشند ، بدون تردید چگونگی رسیدگی به حل مسأله ملی نیز وارد فاز جدید خود میگردد . این بدان مفهوم که مسوولیت های دولت درین مرحله که همانا دموکراتیزه ساختن کلیه عرصه های حیات سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی جامعه و تأمین حقوق و آزادیهای همگانی و فردی است، مقدم بر همه طبقات حاکم تحت پوشش گویا دموکراسی در راستای تحکیم پایه های قدرت و استمرار حاکمیت خود از مجرای حضور سبببویک عده از عناصر که خود را نماینده و یا رهبر سنتی یک قوم و یا اتنیک مشخص می خواند تلاش نموده تا با راه اندازی گزینه انتخابات در ظاهر دموکراتیک و تثبیت جایگاه اقوام و ملیتها در ساختار قدرت اصل حق امانیسیاسیون و یا رهای واقعی اقلیتهای قومی ، مذهبی را بسود رهبران سیاسی تشنه قدرت و استحکام پایه های استبداد تاریخی و ریشه دار سکتاریزم قومی قوام بخشد. فلذا با توجه به گذشته و تجارب تاریخی اعمار دموکراسی در جوامع کثیر الاقوام و تعدد فرهنگهای متنوع میتوان مدعی بود که حل معضل ملی و استقرار عدالت اجتماعی از ورای امحای ستم ملی در برابر اقلیتهای قومی حتی در جوامع مدرن و دارای دموکراسی عنعنوی همانگونه که انتظار میرفت تاکنون بقوت خود باقی است و بزرگترین نظامهای مردم سالار از وجود مشکلات تفاوتهای اتنیک رنج میبرد و دولتها قادر نبوده است نسخه ای را که مستلزم حل جامع و قانع کننده باشد درین خصوص ارائه دهند که موضوع ایرلند در بریتانیا ، کورس در فرانسه و معضل ملی در اسپانیه و مشلات اتنیک و نژادی در ایالات متحده (در خصوص سیاه پوستان و اقلیتهای دینی) مثالهای براننده تاریخی را در جهان متمدن کنونی احتوامیکنند. فلذا بادر نظر داشت مثالهای تاریخی فوق ، این باورها که نها دینه ساختن دموکراسی و مشارکت جمعی در نحوه تعیین نظام سیاسی و دولت در یک کشور خود به حل جامع معضل اقوام نقطه پایان میگذارد نیز منتفی است.

فلذا در کشور بحران زده ما که تنوع قومی ، زبانی ، مذهبی و ستمی از ویژه گیهای ساختاری ان بوده و این معضل بخش از تاریخ کشور ما را به خود اختصاص داده است ، نظامهای سیاسی حاکم در برهه ها و مقاطع مختلف درین کشور دارای کرکتر - استبدادی بوده که سعی نموده است از درس یک ملیت سیاست سرکوب خشن اقوام دیگر ساکن در کشور را به هدف تداوم قدرت نامشروع شان در پیش کشیده و خشن ترین نماد از ستم قومی را با ابزارهای گوناگون از سرکوب و تهدید در خور حافظه تاریخی دهند . اما بعد از وقوع جنگهای دهه نود که بدون تردید در وجود تنظیمهای جهادی و در محوریت احزاب که بیشترینه رنگ و بوی قومی داشت شکل گرفت ، تعارض و تقابل منافع میان اقوام مختلف در کشور انهم تحت عنوان تقسیم قدرت ، حفظ و کسب قدرت باعث شد که جنگهای داخلی مقدم بر همه ویژه گیهای قومی و ستمی بخود گرفته ، تعارض و تقابل منافع و اختلافات عمیق ملی بیش از پیش متبازر گردد. مردم ما خوب بخاطر دارند که در ان فصل از درگیری های میان گروهی در پایتخت کشور هیچ پشتونی جرأت سفر در مناطق غرب کابل و همچنان هیچ هزاره امکان رفتن را در مکانهای تحت سلطه اقوام دیگر را بخود نمیدید. که فکتور اصلی این تضادها نه یک پدیده انی بوده بلکه محصول کامپلکس از سیاستهای حاکم استبدادی بوده که در امتداد تاریخ پراز فرا زونشیب کشور ما نهادینه و یافت یافته و هیچگاهی قدمی در راستای حل واقعی مشکلات ملی برداشته نشده بود.

حضور غرب در افغانستان که به نبردهای خونین داخلی ظاهراً خاتمه بخشیده و زمینه گذار قدرت از مجرای مشارکت اقوام را در نظام سیاسی جدید فراهم نمود نیز به هیچ صورت پاسخگوی رفع معضلات ملیتی در کشور ما نبوده زیرا همانگونه که قبلاً تصریح گردید که ایجاد نهادها و ساختارهای دموکراتیک و هکذا کسب قدرت سیاسی با عبور از یک پرسیدور و کریدور نسبتاً دموکراتیک و تقسیم سخاوتمندانه قدرت با توزیع پستها به سران اقوام و به نمایندگی از یک اکثریت خاموش به هیچ صورت به رهای از استبداد قومی و حل عادلانه معضل ملی نخواهند انجامید لذا به باور این قلم بیرون ساختن حاکمیت سیاسی از انحصار سران اقوام ، تعمیم فرهنگ همدیگر پذیری از مجرای وضع قوانین ، اعطای مشارکت گسترده به نیروهای ملی و دموکراتیک در امر مبارزه علیه استبداد قومی ، مذهبی و زبانی ، سهیم ساختن نمایندگان واقعی و برگزیده ملیتها و اقوام مختلف در نهاد های قدرت در مرکز و محلات میتواند به مشکل حل تضاد های موجود در جامعه افغانی مفید واقع گردد. در فرجام میتوان به صراحت اذعان داشت که بی توجهی و برخورد غیر مسؤلانه نسبت به معضل تباری و قومی در کشور متکثرو در حال بحران افغانستان پیامد نهایت ناگوار در پی داشته که نها بتاً تداوم برتری های قومی موجودیت یک افغانستان واحد ، متحد ، مرفه و دموکراتیک را به خطر جدی مواجه خواهد نمود . لذا فقط به اراده ملی در نهاد های قدرت (دولت) و وجود نخبه گان و مبارزان واقعی و ممثل ارزوهای

مردم در عرصه مبارزات داد خواهانه بخاطر رهای از همه اشکال ستم و برتری های قومی نیاز است تا بادرک حساسیت موجود در اوضاع سیاسی و امنیتی کشور و با توجه به ابعاد منطقی حل مساله ملی ، به مشکل تاریخی دشواریهای موجود در پیوند به حق تساوی شهروندی راه حل منطقی ، عادلانه و قابل قبول برای کلیه باشندگان شریف میهن جستجو و در نهایت به معضل تاریخی و پیچیده دشواریهای ملیتی فایق خواهند آمد.